مقایسه ساختاری خویشاوندکشی و خویشاوند آزاری در شاهنامه و مهابهارت

دکتر حسینعلی قبادی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

علیرضا صدیقی *

چکیده

این پژوهش در صدد است تا با بررسی قصه‌های دو حماسهٔ ایرانی و هندی، یعنی شاهنامه و مهابهارت، نشان دهد، ساختار این قصه‌ها تا چه اندازه از نظر طرح و محدوده، شبیه به هم است. بنابراین بخشی از قصه‌ها با موضوع «خویشاوندکشی خویشاوند آزاری» انتخاب گردید تا با نگاهی ساختاری تحلیل شود.

دلیل انتخاب روش ساختاری این است که جای چنین نگاهی در مجموعه‌های حماسی پژوهشی، خالی است؛ زیرا بیشتر پژوهشها دربارهٔ موضوع این مقاله، تفسیری است. تحلیل ساختاری مقدمه‌ای برای رسیدن به تحلیلهای تفسیری بعدی است. به همین دلیل برخی از ساختارگرایان چون ژرار ژنت، پا را از مرحلهٔ تحلیل ساختاری صرف فراتر گذاشته و به تأویل نیز توجه کرده‌اند.

با این پژوهش خواننده پی خواهد برد که داستانها علاوه بر شباهتهای محتوایی در ساختمان نیز به هم نزدیکند.

کلید واژه: ساختار شناسی، خویشاوندکشی خویشاوند آزاری، شاهنامه، مهابهارت.

دریافت مقاله: ۸/۲۲ /۱۳۸٤ پذیرش مقاله: ۱۱ /٤ / ۱۳۸۵

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فاذسی دانشگاه تربیت مدرس

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

مقدمه

تحلیل ساختاری یعنی شناخت هر یک از جنبه‌های تولید سخن ادبی از راه تحلیل مناسبات درونی عناصر ساختاری آنها (احمدی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹). ساختارگرایی، روشی است که مثل همهٔ روشهای دیگر موافقان و مخالفانی دارد. به نظر مخالفان، ساختارگرایی مؤلف، متن و تاریخ را حذف می‌کند تا ساختارهایی جهانی را کشف کند. از این‌رو ایستا و غیر تاریخی است (سلدن‌وویدوسون،۱۳۷۷،ص۱۵۵). شاید به‌دلیل چنین نگاه‌هایی باشد که در میان ساختارگرایان انشقاق‌افتاده‌است.ژنت‌یکی‌ازنخستین‌نویسندگان‌ساختارگراست‌که اعلام‌کرد روش ساختارگرایی، جایی به روش هرمنوتیک ادبی می‌رسد. حتی ژنت تا آنجا پیش رفت که دو آیین را دو گونه دلالت ومکمل یکدیگر خواند (احمدی، ۱۳۷۲، پیشین، ص ۳۱۲). اگر نگاه ژنت را بپذیریم، باز جای پژوهشی ساختاری در میان پژوهشهای دیگر خالی می‌ماند؛ چرا که پژوهشهای مربوط به موضوع مورد بحث این مقاله، عموماً تفسیری بوده است. برخی از آنها قصه‌های شاهنامه را بررسیده‌اند (محمدی، ۱۳۸۳، صص۳۷–۴۸). برخی نیز پا را از شاهنامه فراتر گذاشته و موارد مشترکی را از قصه‌های حماسی دنیا بیرون کشیده و بررسی کرده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۷۲، از ص ۵۳ به بعد). بنابراین لازم است تا بررسی ساختاری نیز به عنوان درآمد در کنار بررسیهای دیگر انجام شود. از این رو این پژوهش در حکم تکمیل‌کننده‌ای بر تفسیرهایی است که تاکنون انجام شده است و باعث می‌آید تا مخاطب درک همه جانبه‌ای از موضوع بیابد.

تعداد داستانهایی که دربارهٔ خویشاوندکشی و خویشاوند آزاری در شاهنامه آمده کم نیست. در شاهنامه مواردی از جمله پدرکشی، فرزندکشی، نیاکشی، شوی‌کشی، همسرکشی، کشتن دایی و داماد دیده می‌شود (سرامی،۱۳۷۳، ص ٤٤٨ به بعد) که از این میان برادرکشی، پدرکشی و فرزندکشی دستمایه‌های داستانهای مهابهارت نیز قرار گرفته است، از نمونه‌های خویشاوند آزاری نیز وجه مشترک دو اثر رها کردن زن و دور انداختن فرزند است .

۱-۱. رها کردن زن

خلاصه‌داستانها: در داستان داراب و ناهید در چهرهٔ دختر شاه روم، ناهید، مرضی پوستی ظاهر می‌شود و شاه که از این موضوع آزرده خاطر است. زن را به خانهٔ پدریش می‌فرستد. اسکندر

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

در آنجا به دنیا می‌آید. او که از نسبت خود با دارا بی‌خبر است، بعدها با برادر ناتنی‌اش رودر رو می‌شود. دارای دوم در این جنگ به دست دو تن از ایرانیانی که در پی گرفتن پاداشی از اسکندر هستند، کشته می‌شود.

در داستان اردشیر و گلنار از آنجا که اردشیر، پیشتر پدر گلنار را کشته بود و گلنار از او کینه در دل داشت در پی کشتن شوهر می‌شود. اردشیر که به نیت زن پی‌می‌برد، فرمان قتل او را صادر می‌کند. موبدی که مأمور اجرای فرمان می‌شود به سبب بارداری زن او را نمی‌کشد. کودکی که به دنیا می‌آید، نزد موبد بزرگ می‌شود. موبد بعدها هنگام پشیمانی شاه از فرمان صادر شده، زن و کودک را به کاخ باز می‌گرداند.

در داستان رام و سیتا دیوی به نام راون، سیتا را می‌دزدد. رام پس از جنگ با راون، زن را نجات می‌دهد اما به او بدگمان می‌شود. اگر چه سیتا برای اثبات بی‌گناهی خود به گذار از آتش تن در می‌دهد و آتش بر او سرد می‌شود، رام برای آنکه خود را از شر زخم زبانهای مردم نجات‌دهد، سیتا را در جنگل رهامی‌کند. برهمنی به نام بالمیک سیتا را می‌یابد و از او نگهداری می‌کند. سیتا پسران خود را در خانهٔ همین برهمن به دنیا می‌آورد. پس از ماجراهایی بعدها سیتا و فرزندانش به رام می‌رسند.

در داستان رجن و چترانگدا، ارجن، هنگام سفر به شهر من‌پورمی‌رسد و با دختر راجهٔ آنجا ازدواج می‌کند. راجه به این شرط که ارجن فرزند حاصل از این ازدواج را نزد او باقی بگذارد، می‌پذیرد، دخترش همسر او شود. ارجن نیز به وعدهٔ خود عمل‌می‌کند و زن و فرزند را در کاخ راجه رها می‌کند تا سفر را به انجام‌رساند. ارجن بعدها هنگام مراقبت از اسبی که برای مراسمی به نام اشمیده جگ رها کرده بودند به شهر من‌پور می‌رسد. پسر برای احترام به پدر، اسب را به او تحویل می‌دهد و سر بر پای وی می‌نهد. ارجن که این کار پسر را حمل بر ترسش می‌کند با پا به سر ببرباهن می‌کوبد و می‌گوید باید اسب را نزد خود نگاه می‌داشتی و برای حفظش با من می‌جنگیدی. پسر که از کار پدر ناراحت شده است برای نشان دادن قدرتش رودرویش قرار می‌گیرد و او را می‌کشد اما وقتی با شماتت مادرش روبه رو می‌شود به دنبال‌معجونی به نام سمجیونی‌می‌رودو با رساندنش‌به ارجن باردیگر اورا به‌زندگی‌بازمی‌گرداند. (از ذکر خلاصهٔ داستان رستم و سهراب خودداری می‌شود.)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

داستانهای داراب و ناهید و رام وسیتا و اردشیر و گلنار از داستانهایی است که درآنها به موضوع رها کردن زن اشاره شده است. اگر چه اسباب و علل در دو داستان رستم و تهمینه و ارجن و چترانگدا از جنس دو داستان پیشین نیست، این پژوهش نشان می‌دهد این داستانها را نیز می‌توان در کنار داستانهای دیگر دارا و ناهید و رام وسیتا قرار داد.

داراب به آن دلیل که در چهرهٔ ناهید آثار نوعی بیماری مشاهده می‌کند، او را رها می‌کند. درواقع رها کردن ناهید با فرستادن او به روم به نزد فیلقوس همراه می‌شود؛ اما رام برای رهایی از زخم زبان مردم، که به سیتا نسبت ناپاکی می‌دهند از او دست می‌کشد و وی را در جنگل تنها می‌گذارد. اردشیر نیز به دلیل سوء قصد زن به جانش دستور کشتن او را می‌دهد. در دو داستان دیگر، قهرمان، زن را مثل رام و داراب رها نمی‌کند اما ترک زن را می‌توان به رها نمودن او تعبیر کرد.

رستم، تهمینه و ارجن، چترانگدا را در کنار خانواده زن می‌گذارند و می‌روند. در داستان رستم دلیلی برای به جا گذاشتن تهمینه ذکر نمی‌شود اما در داستان ارجن علیت پررنگتر است. راجه چترباهن به این شرط با ازدواج ارجن با دخترش موافقت می‌کند که اگر صاحب پسری شدند، پسر را به او بدهند تا خیالش از بابت جانشین آسوده گردد؛ دیگر اینکه ارجن در سفر است.

از آنجا که در این داستانها مرد صاحب قدرت و شاه است، اختلاف و دعوایی رخ نمی‌دهد که زن طرف دیگر آن باشد بلکه او یا مظلومانه دچار عذاب و عقاب می‌شود یا از سر تفاهم به دور ماندن از شوهر گردن می‌نهد. تنها در داستان اردشیر است که شاه، فرمان کشتن زن را می‌دهد اما موبد به سبب بارداری زن بر او دل می‌سوزاند و از کشتنش خودداری می‌کند و به این شکل، زن از شوهرجدا می‌افتد. نمی‌توان گفت هر دو داستان به نفع مرد تمام می‌شود؛ زیرا چنانکه خواهیم‌دید این رهاکردن در بعضی از داستانها به فاجعه‌ای ختم می‌شود که دامنگیر مرد می‌گردد. طرح ریخت شناسی این داستانها را به صورت زیر می‌توان نشان داد:

۱. مردی که زنش را از خود دور می‌کند.

۲.یاریگری به یاری زن می‌شتابد.

۳.زن نجات پیدا می‌کند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

٤.زن، دور از شوهر، فرزند یا فرزندانی را به دنیا می‌آورد.

۵.زن و شوهر به هم نمی‌رسند.

این طرح از الگوی دستوری فاعل ــ مفعول ــ فعل تبعیت می‌کند. طرح دو دسته شخصیت دارد: قهرمان و یاریگر. یکی از قهرمانان زنی است که از شوهر دور می‌افتد و مطابق الگوی دستوری برشمرده مفعول جمله است و دیگری کسی است که قهرمان را از خود دور می‌کند و مطابق الگو، فاعل جمله. اما این فاعل اگر به طور اخص در همهٔ داستانها گناهکار نباشد در به وجود آمدن حوادث بعد که معمولاً خوشایند هم نیست، مقصّر است.

بی‌شک فاعل جمله، علی رغم بداندیشی در حق مفعول در سه داستان رام وداراب و اردشیر، شریر به حساب نمی‌آید، زیرا در داستان اول- اگر چه بسیار دیر است- رام دوباره سیتا را می‌پذیرد. داراب نیز بلایی بر سر زن نمی‌آورد و او را برای مثال نمی‌کشد، بلکه فقط او را به خانهٔ پدرش می‌فرستد. اردشیر نیز اگرچه فرمان قتل زن را صادر می‌کند، بعدها دلش برای او تنگ می‌شود. در دو داستان دیگر اساساً این مرد است که می‌رود آن هم نه از سر قهر و اختلاف.

یاریگر در داستانهایی ظاهر می‌شود که شوهر، زن را از خود دور می‌کند نه اینکه خود برود. به همین دلیل در داستان داراب، فیلقوس به یاری ناهید می‌شتابد. سیتا نیز به پایمردی بالمیک نام (valmiki) برهمنی نجات می‌یابد و گلنار را هم موبدی نجات می‌دهد.

در هر پنج داستان، زن هنگام دور بودن از مرد، فرزند یا فرزندانی را به دنیا می‌آورد. از آنجا که میان قهرمان و یاریگر در داستان داراب خویشاوندی وجود دارد، یاریگر خود را پدر فرزند به دنیا آمده معرفی می‌کند، اما این رابطه در داستان سیتا و گلنار نیست. در دو داستان دیگر نیز چون دور ماندن زن از شوهر از سر جبر اتفاق‌می‌افتد نه اختلاف، پس یاریگری وجود ندارد. دو دیگر اینکه داستان، خانواده زن دور از شوهر را برجسته نمی‌کند زیرا اساسا زن دچار مشکل نشده است. او در کنار آنها زندگی می‌کند و ملالی ندارد جز دوری شوهر. از اینرو جملات سه و پنج طرح در این داستان مصداق نمی‌یابد.

در جمله پنج طرح دو حالت متضاد دیده می‌شود؛ یا زن دوباره به خانهٔ شوهر برمی‌گردد یا نه. بازگشت زن،خواه‌ناخواه‌با بازگشت فرزند یا فرزندانی همراه‌می‌شود که پدررا نمی‌شناسند و دور از او به دنیا آمده‌اند. در داستانهایی که راوی زن و شوهر را دوباره به هم نمی‌رساند،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

معمولاً فرزند یا فرزندانی را رو در روی پدر می‌گذارد و از اینجا به بعد جملات زیر به طرح افزوده می‌شود:

۱.پدر و فرزند/ فرزندان رو در روی هم قرار می‌گیرند.

۲.یکی از دو طرف کشته می‌شود.

در این میان چون فقط در داستان رام و سیتا و اردشیر و گلنار بازگشت زن به نزد شوهر اتفاق می‌افتد، جمله هفت موضوعیتی نمی‌یابد. از این رو این دو داستان در پایان بندی با سه دیگر متفاوت می‌شود. البته رویارویی فرزند با پدر در داستان اردشیر در میدان جنگ اتفاق نمی‌افتد بلکه در میدان گوی و چوگان رخ می‌دهد. فرزند گویی را که در جلوی شاه افتاده است می‌گیرد. ناگفته نماند که داستان ارجن به پایانی خوش می‌رسد اما این داستان پیش از آن به جملهٔ هفتم رسیده بود. این پایان به سبب افزودن جمله‌ای دیگر به طرح است نه کاستن جمله‌ای از آن.

جز داستان رستم و سهراب در دو داستان ارجن و داراب، پدر به دست فرزند کشته می‌شود. در داستان داراب، راوی دارای دوم را- که به جای پدر درگذشته نشانده است- به عنوان نمایندهٔ پدر (مرد) قرارمی‌دهد و درواقع، کشته‌شدن او را از یک منظر،می‌توان کشته شدن همان مرد داستان تلقی کرد.

بنابرآنچه آمده‌است، داستانها را می‌توان به دوپاره‌تقسیم‌کرد: الف) ظلم شوهر به زن ب) ظلم پدر به پسر یا برعکس.

پارهٔ دوم موضوع دیگری را رقم می‌زند با طرحی متفاوت که در زیر به آن می‌پردازیم:

۲-۱ پدرکشی و فرزند کشی

داستانهای مربوط به پدرکشی و فرزندکشی در شاهنامه و مهابهارت دو گونه است: داستانهایی که در ادامهٔ طرح هفت جمله‌ای پیش گفته است و داستانهایی که اساسا انگیزه‌ها و اسباب و علل دیگری دارد.

۱-۲-۱ داستانهایی که در ادامهٔ طرح پیش گفته است

درست است که ساختار این بخش از داستان با بخش پیشین یکی نیست، اما فعل مشترک

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

هر دو، عنصر ظلم است؛ ظلمی که مرد به زن، پدر به پسر یا پسر به پدر می‌کند. اما در بخش اول، ظلم در کسوت رها کردن زن جلوه‌گر می‌شود و در اینجا به شکل کشتن ظاهر می‌گردد.

در داستان رستم و سهراب، ناشناخته‌ماندن دو طرف باعث مرگ پسر به دست پدر می‌شود. در داستان دارا واسکندر نیز همین عامل مسبب مرگ داراست. اگرچه در این داستان اسکندر مستقیما دارا- برادر جانشین پدرشده- را نمی‌کشد از آنجا که در رأس لشکری رو در روی سپاه قرارگرفته در ماجرای قتل، یکی از مقصران اصلی است. در داستان ارجن و ببرباهن، پدر و پسر همدیگر را می‌شناسند اما غرور ارجن به یاری تقدیر می‌آید تا به دست پسر کشته شود.

چون برخلاف بخش اول داستان، فعل در اینجا بین دو فاعل مشترک است، ماجرا باید با غلبهٔ یکی بر دیگری خاتمه یابد. در داستانهای پیش، فاعل یکی بود و از این‌رو فعل یکطرفه، اگرچه باز یکی از دو طرف (یعنی زن) زیان می‌کرد در نهایت با رسیدن دو طرف به همدیگر ماجرا پایانی خوش می‌یافت. اما در اینجا فعل، راوی را ناگزیر می‌سازد تا یکی از دو طرف را نادیده بگیرد و حذف کند. بنابراین در داستانهایی که زن و شوهر به هم نمی‌رسند پایان ماجرا ناخوش است. در داستان اسکندر با کشته شدن دارا، اسکندر بر تخت ایران تکیه می‌زند اما در داستان رستم و سهراب، ارجن و ببرباهن چند جملهٔ دیگر به طرح افزوده می‌گردد:

۱. پدر / پسر پشیمان می‌شود.
۲. پدر / پسر به دنبال پیدا کردن معجون می‌رود.
۳. پدر / پسر قاصدی را برای برآوردن معجون می‌فرستد.
٤. پدر / قاصد نمی‌تواند مأموریت را انجام دهد.
۵. پدر / پسر برای آوردن معجون مصصم می‌شود.
٦. معجون به دست می‌آید / نمی‌آید.

در داستان رستم،پدر پشیمان می‌گرددو در داستان ارجن، پسر؛ چرا که جای فاعل و مفعول در این دو داستان عوض شده است. راوی مهابهارت به ببرباهن فرصت بیشتری می‌دهد. از این رو پس از اینکه قاصد ناکام می‌ماند، خود فرصت پیدا می‌کند تا به جنگ مارهایی برود که معجون سمجیونی (samjivini) در دست آنهاست اما به رستم چنین فرصتی داده نمی‌شود. به

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

همین دلیل حاصل این داستان فاجعه‌ای می‌شود که همهٔ چشمها را پر آب می‌سازد.

چنانکه پیداست نسبت به بخش اول این داستانها که قهرمان و یاریگر بودند در اینجا دو شخصیت مأمور و شریر نیز به طرح اضافه می‌شود. شریر همان کسی است که معجون را در دست دارد و از دادن آن خودداری می‌کند. شریر داستان مهابهارت چون به سبب القائات وزیر خود از دادن معجون خودداری می‌کند، وقتی پشیمان می‌شود در کسوت یاریگر ظاهر می‌گردد و با استفاده از معجون و افسونی که باید برای تأثیر معجون خوانده شود، پدر را (ارجن) را زنده‌می‌کند اما در داستان شاهنامه، کاووس از دادن معجون خودداری می‌کند. به همین‌دلیل، علی‌رغم یکسانی تام در جملات طرح، داستان ارجن پایان‌بندی دیگری می‌یابد. بنابراین داستانهای‌رام و سیتا و ارجن و ببرباهن از مهابهارت و اردشیر و گلنار از شاهنامه‌به‌پایانی‌خوش ختم می‌شود. از آن طرف دو داستان دیگر شاهنامه پایانی ناخوش می‌یابد. دارا و سهراب هر دو کشته می‌شوند. آنچه را تاکنون گفته شد به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. زنی از شوهر جدا می‌افتد.
۲. فرزند / فرزندانی را به دنیا می‌آورد.
۳. زن به شوهر می‌رسد. / زن به شوهر نمی‌رسد.

٤. فرزند / فرزندان با پدر و در کنار او به آرامش می‌رسند.

٤. فرزند/ فرزندان با پدرمی‌جنگد / می‌جنگند.

مهابهارت و شاهنامه

۵- یکی از دو طرف کشته می‌شود. / ۵- هر دو طرف زنده می‌مانند.

شاهنامه

مهابهارت

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

۲-۲-۱ داستانهایی که انگیزه‌ها و علل دیگری دارد.

۱-۲-۲-۲ پدرکشی

خلاصه داستانها: ضحاک فریب ابلیس را می‌خورد و پدرش مرداس را در راه رفتن به نیایشگاه از پای در می‌آورد تا بر تختش تکیه بزند. مالکه نیز برای اینکه دل در گرو شاپور ذوالاکتاف دارد، شبانه درباریان را مست می‌کند و سبب فتح دژ به دست شاپور می‌شود. در داستان دیگر، خسرو پرویز به داییهای خود اجازه می‌دهد تا پدرش هرمز را از پای درآورند و در برابر چنین کاری سکوت اختیار می‌کند؛ چرا که حذف پدر او را به تخت می‌رساند. بعدها همین بلا را پسرش شیرویه بر سرش می‌آورد. او نیز برای رسیدن به تخت، شخصی کریه منظر را به سراغ شاه می‌فرستد تا با خسرو همان کند که او روزی با پدر خود کرده بود.

این داستانها در شاهنامه است. داستانهای ضحاک و مرداس، مالکه و طایر غسانی، خسرو و هرمزد و شیرویه و خسرو از داستانهایی است که در آنها نیز پدر به دست فرزند کشته می‌شود اما مقدمهٔ داستانهای پیشین را ندارد. در این داستانها برخلاف داستانهای پیش، پدر و فرزند رو در روی هم قرار نمی‌گیرند (سرامی، ۱۳۷۳، ص ٤٤٩)؛ چرا که پدر از نیت فرزند اصلا آگاه نیست. وجه مشترک دیگر همهٔ این داستانها آرزومندی است. ضحاک، خسرو و شیرویه هر یک آروزی رسیدن به تخت و تاج را دارند؛ بنابراین پدر را از سر راه برمی‌دارند. اما در این میان، مالکه عاشق شاپور ذوالاکتاف است و آرزوی رسیدن به او را در دل دارد. طرح این داستانها نسبت به داستانهای قبل، که موضوعشان پدرکشی بود، ساده‌تر است.

در داستان ضحاک پسر بر سر راه پدر چاهی می‌کند و پدر در راه رفتن به نیایشگاه در آن می‌افتد. مالکه نیز با مست کردن درباریان در دژ را به روی شاپور می‌گشاید تا بعدا پدرش به دست شاپور، اسیر و کشته شود. خسرو پرویز می‌داند داییهای او می‌خواهند هرمزد را بکشند. شیرویه نیز در برابر اصرار درباریان مبنی بر کشتن خسرو سکوت می‌کند. پس در دو داستان اول، فاعل بی‌واسطه خود اسباب قتل را فراهم می‌کند اما در دو داستان بعد قاتل تنها نظاره‌گر است و کار را به دست دیگران می‌سپارد. طرح ریخت شناسی این داستانها را می‌توان به شکل زیر نوشت:

۱.فرزند آرزوی رسیدن به چیزی / کسی را دارد.

۲.پدر را مانع حصول به آرزوی خود می‌بیند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

۳.مقدمات قتل پدر را آماده می‌کند / به قتل پدر رضایت می‌دهد.

٤.پدر کشته می‌شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود با اندکی اغماض، این طرح، همان طرح داستانهای برادرکشی است. تنها تفاوت این جفت داستانها در جملهٔ سوم طرح است. داستانهای ضحاک و مالکه به بخش اول و داستانهای خسرو و شیرویه به بخش دوم جملهٔ سوم توجه دارد، به همین دلیل پای عنصر یاریگر به داستان باز می‌شود. در داستان خسرو داییهای او خود به سراغ هرمزد می‌روند و او را از پا درمی‌آورند و در داستان شیرویه درباریان شخصی به نام هرمزد را مأمور مرگ خسرو می‌کنند. بی تردید از آنجا که پدرکشی، ظلم پسر در حق پدر است، یاریگران پسر همان شخصیت شریر هستند. درست است که این دو داستان به واسطهٔ حضور شریر با داستان اسکندر و دارا شباهت‌دارد،زمینه‌سازاصلی آن داستان تضاد و اختلاف و این داستانها آرزومندی است.

۲-۲-۲-۱ فرزند کشی

خلاصهٔ داستانها: چون نوش‌زاد از مادری مسیحی به دنیا می‌آید به دین او گرایش می‌یابد. این موضوع بر انوشیروان گران می‌آید؛ پسر را زندانی می‌کند. همین‌کار باعث می‌شود که بعدها نوش‌زاد با گروهی از هم‌کیشان رومی‌نژاد خود، سر به شورش بگذارد و کشته شود. از ذکر خلاصهٔ دو داستان دیگر به سبب شهرت آنها خودداری می‌شود.

بررسی داستانها

آنچه مربوط به این موضوع در مهابهارت آمده است، ارزش داستانی ندارد. بنابراین ناگزیر در این بخش باید به سه داستان رستم و سهراب، نوش‌زاد و انوشیروان و گشتاسب و اسفندیار پرداخت.

ازاین‌میان رستم، نادانسته به روی فرزند تیغ می‌کشد. اما گشتاسب برای رهایی از مزاحمتهای اسفندیار، او را به مسلخ می‌فرستد. نوش‌زاد از آن‌رو که آیینی جز آیین پدر انتخاب کرده است، مورد قهر واقع وکشته می‌شود. آنچه پدر و پسر را در داستان رستم وسهراب رو در روی هم می‌نهد، خواسته هر یک از دو طرف است. سهراب می‌خواهد رستم را بر جای کاووس بنشاند،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

رستم نیز می‌خواهد کاووس را حفظ کند. اختلاف در خواسته، جنگ بین پدر و پسر را رقم می‌زند. پدر و پسر داستان اسفندیار در آرزو با هم مشترک هستند اما از آنجا که در اقلیمی دو پادشاه نگنجد، میان آن دواختلاف می‌افتد. گشتاسب می‌خواهد چند روزی بیشتر بر تخت تکیه بزند و اسفندیار نیز همان تخت را می‌خواهد. بنابراین اسفندیار در چشم گشتاسب همان سهراب در چشم رستم است؛ دشمنی که می‌خواهد شاه را از جای بردارد و کسی دیگر (خود) را جانشین او سازد. اما گشتاسب برخلاف رستم، مستقیم به قتل پسر کمرنمی‌بندد پس به یاریگر نیاز پیدا می‌کند. یاریگر داستان اسفندیار از نقش خود خبر ندارد به همین دلیل است که گناه قتل در پایان داستان از نظر اسفندیار، راوی و مخاطب متوجه گشتاسب می‌شود.

بهانه تو بودی پدر بد زمان نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان

(فردوسی، ۱۳۸۲،ج ٦، ص ۳۰۹)

برخلاف دو داستان قبل در داستان نوش‌زاد، پسر چیزی می‌خواهد و پدر چیزی دیگر. انوشیروان نیز مثل گشتاسب مستقیماً به قتل پسر دست نمی‌یازد. اضافه بر این داستان اگر در ماجرای اسفندیار، گشتاسب را مقصر می‌داند در اینجا نوش‌زاد را گناهکار اصلی معرفی‌می‌کند؛ چراکه این نوش‌زاد است که جنگ را آغاز کرده است. نوش‌زاد به آیین مسیح گرایش دارد و انوشیروان می‌خواهد که پسر به آیین او متمایل باشد. داستان تا به اینجا یعنی اختلاف دو فاعل در خواسته چون داستان رستم و سهراب است. نوش‌زاد وقتی شایعهٔ مرگ انوشیروان را می‌شنود و شورش می‌کند،سپاهی‌می‌آراید که سربازانش‌رومی هستند. پس‌اکنون نوش‌زاد دشمن ایران‌است و از اینجا به بعد، پدر و پسر بر سر یک چیز می‌جنگند؛ تاج و تخت. وجودخواسته مشترک بین دو فاعل، این بخش از داستان را شبیه داستان اسفندیار و گشتاسب می‌کند. بنابراین داستان‌نوش‌زاد را می‌توان به دو پاره تقسیم کرد:(پارهٔ اول اختلاف برسرخواسته، پارهٔ دوم اتفاق بر سر خواسته). با همهٔ این تفاصیل هر سه داستان طرح واحدی دارد:

۱.پدر و پسرهر یک خواهان چیزی هستند.

۲.پدر با خواستهٔ پسر مخالفت می‌کند.

۳.بین دو طرف اختلاف می‌افتد.

٤.پسر از بین می‌رود.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

چنانکه پیداست طرح بالا همان طرح مربوط به داستانهای برادرکشی است با این تفاوت که جای برادران با پدر و پسر عوض شده است.

٤-٢-٢-١ فرزندکشیهای به واسطه

خلاصهٔداستانها:سلمو تور به ایرج‌حسادت می‌کنند و برای اعتراض به کارپدرشان فریدون، که ایران، سرزمین‌آباد را به او سپرده بود ایرج را می‌کشند. بعدها از نسل ایرج منوچهر به دنیا می‌آید که مأمور گرفتن انتقام نیای خود، ایرج از سلم و تور می‌شود.

وقتی‌سیاوش‌فرمان پدر را در کشتن گروگانهای توران زمین وشکستن‌پیمان‌صلح‌نمی‌پذیرد،در پیغامی از افراسیاب می‌خواهد راه را بر او بگشاید تا به گوشه‌ای پنهان از چشمها برود و در گمنامی بزید ... افراسیاب به پیشنهاد پیران سیاوش را به کاخ خود دعوت می‌کند. او پس از ازدواج با دختر افراسیاب و پیران و ساختن گنگ‌دژ، شکوه و قدرتی در توران زمین‌می‌یابد و این موضوع باعث حسادت و نگرانی گرسیوز، برادر افراسیاب، می‌شود.سرانجام با دسیسه‌های گرسیوز، سیاوش به دست افراسیاب کشته می‌شود.

گشتاسب برای‌رسیدن به شاهی رنجهای بسیاری می‌کشد؛ به همین دلیل نمی‌تواند به‌راحتی از آن چشم بپوشد. از آن سو اسفندیار هم دائم برایش مزاحمت ایجاد کرده، تخت و تاج را از او طلب‌می‌کند.رویین‌تنی اسفندیار باعث‌می‌شود تا از همهٔمأموریتها وجنگها به سلامت بازگردد. بنابراین گشتاسب دست به دامان وزیر خود جاماسب می‌شود و از او می‌پرسد مرگ اسفندیار به دست کیست و پس از وقوف، آگاهانه پسر را به سیستان می‌فرستد.

بررسی داستانها

فریدون نمی‌خواهد به عنوان پدر خود رو در روی فرزندان قرار گیرد، شاید که مهر پدری مانع خونخواهی ایرج از قاتلان شود؛ بنابراین منتظر می‌ماند تا از نسل ایرج فرزندی به دنیا آید. در پیغامی که برای سلم و تور هم می‌فرستد به این موضوع اشاره می‌کند:

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش — کجا جنگ را کردمی دست پیش
کنون زان درختی که دشمن بکند — برومند شاخی برآمد بلند
بیاید کنون چون هژبر ژیان — به کین پدر تنگ بسته میان

(فردوسی، ۱۳۸۲،ج۱، ص ۱۱۵)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

در واقع اگر فریدون تصمیم به از میان برداشتن پسران خود می‌گیرد از آن روست که در جای‌حق‌نشسته‌وهمین‌موضوع‌است‌که‌این‌داستان را با دو داستان دیگر متفاوت‌می‌سازد. گشتاسب و کاووس می‌خواهند از شر پسران خلاص شوند، آنها از وجود پسر دل آزرده‌اند. گشتاسب از آن رو که اسفندیار لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارد تا به آسایش بر تخت تکیه زند و کاووس نیز بدان سبب که سیاوش آرامش زندگیش را به هم زده و ماجراهایی چون سودابه را باعث بوده است.

انگیزه‌ها نیز در هر سه داستان متفاوت است. فریدون در پی انتقام است. گشتاسب می‌خواهد چند روزی بیشتر حکومت کند و کاووس نیز می‌خواهد تا آرامشش بر هم نخورد.

بنابرآنچه آمد هیچ‌یک از پدران نمی‌خواهند مستقیم رودرروی پسر یا پسران خود قرار بگیرند. به همین دلیل راوی مأموریت کشتن فرزند یا فرزندان را به یاریگری می‌سپارد. یاریگری که تنها در داستان سیاوش چهره‌ای منفور دارد. منوچهر می‌خواهد از قاتلان پدر بزرگ خود انتقام بگیرد بنابراین پسرانی که کشته می‌شوند مستحق کشته شدن هستند، اما در دو داستان دیگر، پسران، بی‌گناه کشته می‌شوند. به همین دلیل پدر و یاریگر، گناهکار شناخته می‌شوند با این تفاوت که یاریگر داستان گشتاسپ چون پایش ناخواسته به ماجرا باز می‌شود و پسر- یعنی اسفندیار- راهی جز رویارویی برایش نمی‌گذارد، چهره‌ای کاملاً متفاوت با گرسیوز می‌یابد. نکتهٔ مشترک و جالب در پایان هر دو داستان این است که هر سه پدر در مرگ فرزند / فرزندان سوگوار و غمزده می‌شوند.

در میان پدرانی که از آنها نام بردیم تنها گشتاسپ است که با اسفندیار فعل مشترکی دارد؛ یعنی آرزوی تاج و تخت و همین فعل مشترک بین آنها اختلاف ایجاد می‌کند. اختلاف میان قهرمانان دو داستان دیگر نیز هست. در داستان منوچهر اختلاف به سبب کشتن ایرج به وجود می‌آید و در داستان سیاوش به این دلیل که پسر از جنس پدر نیست از آنجا که قرار نیست پدر خود دست به کار کشتن فرزند شود این اختلافها علنی نمی‌شود جز در داستان منوچهر زیرا در اینجا هر دو طرف می‌دانستند که داستان چه پایانی دارد.

در واقع، داستان منوچهر جمله‌هایی برافزوده به طرح این داستانهای مربوط به برادرکشی است.

۱.پدر و فرزندان اختلاف پیدا می‌کنند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

۲.پدر، کسی را برای انتقام گرفتن از فرزندان مأمور می‌کند.
۳.فرزندان کشته می‌شوند.
همین طرح، طرح دو داستان دیگر نیز هست با این تفاوت که این داستانها مثل داستان فریدون و پسران در ادامهٔ جملات طرح قبل نیستند.

۳-۲-۲-۱ برادرکشی

خلاصهٔ داستانها:افراسیاب برادر خود اغریرث را به این دلیل که آب به آسیاب دشمن ریخته و اسیران ایرانی را که به او سپرده بود آزاد می‌کند، می‌کشد.

شغاد نیز انتظار داشت با وجود اینکه داماد شاه کابل شده بود، برادرش رستم مراعات حال او را کرده، از کابل مالیاتی نگیرد اما رستم مطابق معمول کار خود را کرد. این موضوع بر شغاد گران آمد و با شاه کابل نقشهٔ قتل رستم را ریخت و سرانجام رستم در یکی از چاه‌هایی که بر سر راهش کنده شده بود افتاد و کشته شد.

داستان گو و طلخند در هند اتفاق می‌افتد. آنها دو شاهزاده‌ای هستند که به گاه رسیدن به جوانی، هر یک خود را مستحق تکیه زدن بر تخت شاهی می‌بینند و مادرشان که پس از مرگ شوهردوم خود مای به قدرت رسیده است در این میان بی تقصیر نیست. او از سر مهردر غیاب یکی،دیگری را سزاوار شاهی می‌خواند. این موضوع آتش اختلاف و جنگ را بین آنها شعله‌ور می‌نماید. گو، هرچه سعی می‌کند تا برادر را از جنگ منصرف‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد. سرانجام دو برادر در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. تندبادی می‌وزد و طلخند که در مسیر آن است کشته می‌شود.

پس از کشته شدن خسرو پرویز، این بار شیرویه در برابر کار درباریانی که کمر به قتل پانزده پسر خسرو می‌بندند نیز سکوت می‌کند و از ترس چیزی نمی‌گوید.

پس از به دنیا آمدن کرن، کنتی، مادرش، او را دور می‌اندازد. بنابراین بعدها پاندوان فرزندان دیگر کنتی از نسبت خود با کرن بی‌خبر می‌مانند. او که بعدها از نسبت خود با پاندوان آگاهی می‌یابد، آگاهانه جانب دشمن آنها یعنی درجودهن را می‌گیرد و همین موضوع باعث می‌آید در جنگ هیجده روزه در برابر سپاه برادران بایستد و به دست ارجن یکی از پاندوان کشته شود.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

بررسی داستانها

سلم و تور، افراسیاب، شغاد، گو، شیرویه و ارجن از برادر کشان شاهنامه و مهابهارت هستند. چنانکه ملاحظه می‌شود نسبت برادرکشیهای شاهنامه به مهابهارت پنج به یک است. در این میان انگیزه‌های سلم و تور، گو و شیرویه یکی است. این چند نفر آرزوی رسیدن به قدرت)و در داستان سلم و تور قدرت بیشتر یعنی تکیه زدن بر تخت ایران) را دارند و این آرزومندی تضاد در میان شخصیتها را رقم می‌زند. سلم و تور به این سبب ایرج را می‌کشند که پدر، سرزمین ایران را به او – یعنی برادر کهتر– سپرده است.

گو نیز به سبب تصاحب تاج و تخت در برابر برادر صف آرایی می‌کند با این تفاوت که برخلاف داستان قبل، که برادر کوچکتر دائم برادران بزرگتر را از جنگ بر حذر می‌دارد در اینجا برادر بزرگتر، نقش ایرج را در منصرف کردن طلخند– برادر کوچکتر– بازی می‌کند. در آن داستان البته ایرج حاضر به ترک شاهی به نفع برادران است اما در اینجا گویا با تمام تلاشی که برای منصرف کردن برادرش از جنگ به خرج می‌دهد به پادشاهی دلبسته است؛ به همین دلیل مظلومیت و محبوبیت ایرج را ندارد.

برخلاف داستان سلم و تور که برادر کهتر خود را می‌کشند، گو مستقیما دست به خون برادر نمی‌آلاید. گو را از آن جهت در شمار برادرکشان قرار دادیم که برای رسیدن به قدرت در برابر برادر قرار می‌گیرد. از این منظر کار گو شبیه کار اسکندر است در برابر دارا. با این تفاوت که گو و طلخند آگاهانه رو در روی هم ایستاده‌اند اما اسکندر از راز خویشاوندی خود با دارا آگاهی ندارد.

پشیمانی در هر دو شخصیت فاتح دیده می‌شود برخلاف داستان ایرج، که سلم و تور، پس از کشته شدن اصلاً پشیمان نمی‌شوند. در این میان حساب اغریرث جداست. او از نظر افراسیاب، جانب‌برادر را رهاکرده و آب به‌آسیاب دشمن‌ریخته‌است. پس‌مستحق مرگ می‌گردد. مشکل این دو مثل داستانهای پیشین نیست. اغریرث نه از افزون طلبی افراسیاب کشته می‌شود و نه در برابر او صف آرایی می‌کند.

داستان اغریرث در ساختار یعنی پیوستن به سپاه مقابل برادر خود و طرفداری از دشمن شبیه داستان کرن و پیوستنش به سپاه در جودهن است؛ اگرچه این داستان تفاوتهایی با داستانهای شاهنامه دارد. در واقع از نگاه راوی و مخاطب شاهنامه اغریرث چون به سپاه نیکی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

(ایران) کمک می‌کند، شایستهٔ ستایش می‌گردد و گویا به همین دلیل ایرانیان خود را ملزم به طرفداری از مظلومیت اغریرث می‌دانند و یکی از گناهان افراسیاب را کشتن او می‌شمارند:

چنین داد پاسخ که دانی درست — که از ما نبد پیشدستی نخست...
شنیدی که با شاه نوذر چه کرد — دل داد و دد شد پر از داغ و درد
ز کینه به اغریرث پر خرد — نه آن که کز مردمی در خورد

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج۱، ص ۷۱)

اما کرن به سپاه بدی ملحق می‌شود. به همین دلیل مثل اغریرث موجه نیست. دیگر اینکه اگر ارجن قسم یاد می‌کند که کرن را خواهد کشت و چنین نیز می‌کند از راز خویشاوندی و برادری‌خود با کرن آگاهی‌ندارد. از این‌رو مخاطب، گناهی را متوجه ارجن نمی‌کند بخصوص- چنانکه گفتیم- کرن به سپاه بدی پیوسته و تمام پلهای پشت سر را خراب کرده است. از نظر پیوستن به سپاه دشمن، کار کرن و اغریرث شبیه شغاد نیز هست. شغاد نیز به صف دشمنان برادر پیوسته است.

بنابر آنچه آمد، قدرت‌طلبی و افزون‌طلبی در داستانهای ایرج، سلم و تور،گو وطلخند و با اندکی مسامحه شیرویه و برادرانش و نیز پیوستن به سپاه دشمن در داستانهای اغریرث و افراسیاب، رستم و شغاد و کرن و ارجن علّت اصلی رویارویی برادران با هم و کشته شدن یکی از دو طرف است. طرح داستانهای مربوط به برادرکشی را در شاهنامه و مهابهارت به شکل زیر می‌توان نوشت:

۱.برادر / برادران خواهان چیزی است / هستند.
۲.یکی از دو طرف مخالفت می‌کند.
۳.یکی از دو طرف از بین می‌رود.

در سه داستان اول، ایرج و برادران، گو و طلخند و شیرویه و برادران، آرزوی رسیدن به قدرت باعث می‌آید تا جملات دوم و سوم طرح مصداق بیابد و درسه داستان دیگر برادر خواهان بازگشت برادر به جانب خود است با این تفاوت که جای خواهان و خواسته در داستان عوض شده است؛ یعنی شغاد- همان برادر به سپاه دشمن پیوسته- خواهان بازگشت رستم یا به عبارت دیگر همراهی او با خود است. شغاد برخلاف داستانهای‌دیگر مستقیماً

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

خواستهٔ خود را مطرح نمی‌کند. بنابراین طبیعی است که رستم نه از خواستهٔ این خبر داشته باشد و نه از نیرنگ و نقشه‌اش.

در داستان ایرج و برادران، ایرج راضی به جنگ با برادران نیست، اما برادران که از محبوبیت ایرج در هراسند او را سر به نیست می‌کنند. درواقع سلم و تور اختلاف خود را با پدر با ایرج تصفیه می‌کند.در داستان کرن و ارجن، کرن به سبب رعایت‌حق نان و نمک و نیز وفای به عهد به خواهش پاندوان که از او می‌خواهند جانب دشمن بگذارد و به سوی آنها بیاید، اعتنایی نمی‌کند.

در این میان چون شاهنامه نقش برادران را در داستان شیرویه برجسته نمی‌کند، جملهٔ دوم در این داستان اتفاق نمی‌افتد.

از آنجا که فعل مشترک همهٔ این داستانها، یعنی آرزومندی برای دو طرف یکسان نیست، طبیعی است که اختلاف به وجود بیاید. حِلاّل این اختلاف برخلاف داستانهای عرفانی- که مکالمه است – در متون حماسی ستیزه و جنگ است. از این‌رو این قبیل داستانها به مرگ ختم می‌شود (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۲۳۷).

۳-۱ دور انداختن فرزند

خلاصهٔ داستانها: سام پس از به دنیا آمدن زال به سبب سپیدی سر و مویش، نوزاد تازه به دنیا آمده را دورمی‌اندازد. سیمرغ نوزاد را پیدا می‌کند به کوه البرز می‌برد. نوزاد در آنجا می‌بالد. بعدها سام خوابی می‌بیند و در پی کودکی که اکنون جوانی برومند گردیده به البرز کوه می‌رود و او را می‌آورد.

هما وقتی به شاهی می‌رسد، فرزند کوچکش را که بعدها باید زمام امور را به او می‌سپرد در آب می‌اندازد تا همچنان خود بر تخت تکیه بزند. گازری کودک را از آب می‌گیرد و بزرگ می‌کند. کودک که می‌بالد در می‌یابد گازر نمی‌تواند پدرش باشد. ماجراهایی رخ می‌دهد که در نهایت پسر و مادر را به هم می‌رساند و پسر به حکومت می‌رسد.

کنتی در دوران دوشیزگی به سبب خدمتی که به برهمنی می‌کند از او وردی را می‌آموزد که به واسطهٔ خواندن آن می‌تواند هر یک از دیوتاها (خدایان) را که بخواهد نزد خود بخواند. کنتی برای آزمایش ورد را می‌خواند و سوریا (آفتاب) را می‌طلبد. کنتی به واسطهٔ حضور

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

سوریا از او بار می‌گیرد و چون از این موضوع شرم دارد نوزاد به دنیا آمده را در آب می‌اندازد. ارابه‌رانی بچه را از آب می‌گیرد بزرگ می‌کند. این بچه در مهابهارت به کرن معروف است. کرن بعدها به دربار درجودهن راه می‌یابد و تا لحظهٔ کشته شدن به دست ارجن، هم نسبتش را از پاندوان پنهان می‌دارد و هم از حمایت درجودهن، عنصر بدی در مهابهارت و مسبب جنگ هجده روزه، دست برنمی‌دارد.

بررسی داستانها

هما و سام از شاهنامه و کنتی از مهابهارت کسانی هستند که فرزند خود را دور می‌اندارند. دو داستان هما وکنتی ساختاری یکسان دارد؛ عمده تفاوت در پایان بندی آنهاست. طرح هر دو داستان را به شکل زیر می‌توان نوشت:

۱.مادری فرزندی به دنیا می‌آورد.

۲.او را در آب می‌اندازد.

۳.کسی بچه را پیدا می‌کند.

٤.بچه به راز خود پی می‌برد.

در شاهنامه، گازری کودکی را از آب می‌گیرد و در مهابهارت ارابه‌رانی. هرچه باشد کودک به دست افراد یا یا خانواده‌ای از طبقهٔ فرودست می‌افتد و از آنجا که در هر دو کتاب برخی از کارها و رفتارها نمی‌تواند خاص‌طبقات پایین‌باشد، کودک به راز خود پی‌می‌برد و می‌فهمد پدر و مادر واقعی او کسانی‌نیستند که از او مراقبت‌می‌کنند. در هر دو داستان هنگام در آب انداختن نوزاد، نشانه‌ای- مثلا زر و جواهری- با او همراه می‌کنند و همین نشانه موجبات شناساندن کودک را به خانواده‌اش فراهم می‌آورد. اما زال به این نشانه نیازی ندارد چون اساساً همین نشانه (سپیدی) باعث دور انداختنش‌می‌شود. در شاهنامه هما می‌خواهد همچنان صاحب تخت و تاج باشد. پس از سر حرص نوزاد را از خود دورمی‌کند اما در مهابهارت و انگیزه سبب دور انداختن فرزند شرم است. کنتی از آنجا که در دوران باکره‌ای با آفتاب فراهم می‌آید از شرم، فرزندش را به دست آب می‌سپارد. عنصر آب در دو داستان برشمرده، آنها را با داستان زال متفاوت می‌سازد. دیگر اینکه یاریگر در داستان زال سیمرغ است و با یاریگر دو داستان دیگر، که از طبقات فرودست برگزیده شده‌اند، فرق‌می‌کند. یاریگر این داستان از عناصرماورایی است.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

داستان زال اگرچه در انگیزه با همتای ایرانی خود تفاوت دارد، شبیه داستان‌کنتی است. سام نیز از شرم به دنیا آمدن کودکی اهریمنی در خانه‌اش، او را از خود دورمی‌سازد، اگر عنصر مادر را تبدیل به پدر کنیم و عنصر آب را نیز در جملهٔ دوم نادیده بگیریم، داستان زال نیز ساختاری شبیه دو داستان دیگرمی‌یابد. البته در شاهنامه هر دو کودکی که دور انداخته‌می‌شوند بعدها به شاهی می‌رسند، اما کرن، فرزند کنتی به سبب روی‌آوردن به سپاه دشمن به دست برادران کشته‌می‌شود. آنچه را در این سه داستان اتفاق می‌افتد به شکل زیر نیزمی‌توان بازسازی کرد:

۱.پدر / مادر فرزند خود را دور می‌اندازند.

۲.کس یا کسانی از فرزند نگهداری، و او را بزرگ می‌کنند.

۳.فرزند تصمیم به بازگشت می‌گیرد.

٤.پدر / مادر واقعی خود را پیدا می‌کند.

٤-۱ نتیجه‌گیری و جمعبندی

اکنون با توجه به آنچه آمد عناصر داستانهای برشمرده را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱-٤-۱ شخصیتها: مرد زن و فرزند هستند که به چهار دستهٔ ظالم، مظلوم، یاریگر و شریر قابل تقسیم است. در این میان دو دستهٔ اول، شخصیتهای اصلی همه داستانها هستند.

۲-٤-۱ کنشها: کشتن و دورانداختن‌است. عمل‌کشتن یا مستقیم است یا غیرمستقیم.آنچه باعث این فعلها می‌شود تضاد یا آرزومندی است. حتی آرزوی فاعل گاه مسبب به وجود آمدن تضاد میان دو شخصیت می‌شود.

بنابر آنچه گفتیم طرح سادهٔ داستانهای مورد بررسی را به شکل زیر می‌توانیم بنویسیم:

۱.شخصیت آرزویی دارد.

۲.برای رسیدن به آن دیگری / دیگران را قربانی می‌کند.

آرزو دو سویه مثبت و منفی دارد: خواستن و نخواستن آرزوی اول جملات زیر را رقم می‌زند:

۱.مرد زن را دور می‌اندازد.

۲.مادر / پدر فرزند را دور می‌اندازند.

آروزی دوم نیز جملات زیر را به وجود می‌آورد:

۱.پدر فرزند را می‌کشد.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]

۲.فرزند پدر را می‌کشد.
۳.برادر برادر را می‌کشد.

پی نوشت

۱. در مهابهارت علاوه بر آنچه گفته شد، عموکشی و کشتن پسر عمو نیز دیده می‌شود.

منابع

۱.احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن؛ چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۲.پراب، ولادیمر؛ ریخت شناسی قصه‌های پریان؛ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس، ۱۳٦۸.
۳.پورنامداریان، تقی؛ دیداربا سیمرغ؛ چاپ دوم، تهران:پژوهشگاه‌علوم‌انسانی‌ومطالعات‌فرهنگی، ۱۳۷۵.
٤.خالقی مطلق، جلال؛ گل رنجهای کهن؛ به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز،۱۳۷۲.
۵.سرامی، قدمعلی؛ از رنگ گل تا رنج خار؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
٦.سلدن، رامان و ویدوسون پیتر، راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر؛ ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۷.فردوسی،ابوالقاسم؛شاهنامه‌فردوسی؛ به‌کوشش‌سعید حمیدیان، چاپ ششم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.
۸.مهابهارت؛ ترجمهٔ میرغیاث الدین علی قزوینی، تحقیق تصحیح و تحشیهٔ محمد رضا جلالی، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.
۹.محمدی، محمد علی؛ جوان و مناسبات نسلی در ایران؛ تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-24]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1385.3.11.7.1]